

فهرست

سال یازدهم، شماره ۴، پاییز ۱۳۷۲

مقاله ها :

- ۵۶۹ ژیلبر لازار ریشه های زبان فارسی ادبی
- ۵۸۵ نادر نادرپور پلی بر فراز نهر سوون
- ۵۹۹ احمد کریمی حکاک نژاد، مذهب، زبان: تأملی در سه انگاره قومیت در ایران
- ۶۲۱ ماشاءالله آجودانی درونمایه های شعر مشروطه
- ۶۴۷ علی شرقی پژوهشی در باره چاپ اولین اسکناس در ایران
- جامعه مدنی، دموکراسی و استعمار:

- ۶۵۷ غلامرضا افخمی پرستی پیرامون آینده ایران

گذری و نظری:

- ۶۹۱ فرزانه میلانی پای صحبت شهرنوش پارسى پور
- نقد و بررسی کتاب:
- ۷۰۵ علی بنوعزیزی روان پریشی فرهنگی و مجادله صدساله با غرب
- ۷۱۰ جلیل دوستخواه باغی در دل کویر، باغی در کویردل

- ۷۲۱ فهرست سال یازدهم

- ۷۲۳ کتاب ها و نشریات رسیده

ترجمه خلاصه مقاله ها به انگلیسی

اثری که باید در خانه هر ایرانی فرهنگ دوستی موجود باشد



ENCYCLOPAEDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد ششم

Volume VI

دفاتر ۱، ۲، ۳ و ۴

Fascicle 1 (Coffee House -- Communism IV)

Fascicle 2 (Communism IV -- Contracts II)

Fascicle 3 (Contracts III -- Cotton II)

Fascicle 4 (Cotton II -- Čüb-Bāzi)

منتشر شد

Mazda Publishers

P. O. Box 2603

Costa Mesa, CA 92626

U. S.A.

Tel: (714) 751-5252

درونمایه های شعر مشروطه

هدف اصلی این نوشته این است که اساسی ترین درونمایه های شعر مشروطه را بطور عام، مورد بحث قرار دهد تا روشن شود که در مجموع، میراث شعر مشروطه، در حیطه محتوا، حاوی چه مضامینی است. البته بحث در پیرامون درونمایه های شعر این دوره به مفهوم اصطلاحی این لفظ در ادب اروپائی محدود نخواهد شد.

اصطلاحاً "درونمایه" و "مضمون" (theme)، با "موضوع" (subject یا topic) دارای تفاوت های بنیادی است. چرا که ممکن است درونمایه های چند اثر هنری، اندیشه های متفاوتی باشد در پیرامون یک موضوع واحد. فی المثال، "وطن" یا "عشق"، می تواند موضوع خاصی باشد که اندیشه های متفاوتی در باره آنها مطرح شود. این نوشته هم "مضمون"، هم "موضوع" را در بر می گیرد. به عبارت دیگر، درونمایه را در معنای توسعه ای به کار برده ایم که هم ناظر به مفهوم اصطلاحی آن، theme، باشد و هم شامل موضوع در معنای subject.

* محقق و منتقد ادبی و سردبیر مجله فصل کتاب (لندن). کتاب ماشاء اله آجودانی با نام بودی تحلیلی و انتقادی اسلوب های شعر مشروطه به زودی در ایران منتشر خواهد شد.

توضیح این نکته نیز ضروری است که بحث ما در چگونگی درونمایه های شعر مشروطه مربوط می شود به مباحث کلی در این زمینه. گفتگو در جزئیات و چند و چون حدود مفاهیمی چون وطن، آزادی و . . . در شعر هر یک از شاعران این دوره خود مطلب در خور توجهی است که باید بطور اختصاصی در ذیل نام آنان مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد، تا مشخص شود حوزه مفهومی وطن یا آزادی در شعر بهار چیست و فی‌المثل از چه دیدگاهی با همین مفاهیم در شعر فرّخی یا عشقی متفاوت است.

آنچه را که ما از آن به عنوان درونمایه شعر مشروطه یاد می کنیم، همان مفاهیم مشروطه خواهی است که اساسی ترین ویژگی شعر مشروطه است در قلمرو محتوا. ویژگی ای که در عین حال مهم ترین وجه تمایز شعر این دوره با شعر دوره بازگشت هم هست.

درونمایه ها و موضوعات شعر مشروطه را بطور عام می توان در ذیل چند عنوان اصلی و چندین عنوان فرعی مورد بحث و بررسی قرار داد:

"وطن"، شامل مباحثی چون ملیت و حق حاکمیت ملت، ناسیونالیسم، شووینیزم و اندیشه اتحاد اسلامی؛

"آزادی"، شامل مباحثی در زمینه دموکراسی اجتماعی و سیاسی چون آزادی بیان، قلم، افکار، احزاب، قانون خواهی و حکومت قانون، پارلمانتاریسم، استقلال سیاسی و استقلال اجتماعی، اندیشه های ضد استبدادی و ضد استعماری، زن و مسائلی چون حجاب و کشف حجاب، علل عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی زنان، لزوم تعلیم و تربیت زن، و به رسمیت شناختن پاره ای حقوق اجتماعی برای زنان؛

"مدنیت غربی"، لزوم اخذ علم و صنعت غربی، اندیشه ایجاد مدارس و دانشگاه ها به شیوه اروپائی، لزوم اخذ شیوه ها و نهادهای حکومتی غرب، سوسیالیسم و نوعی الحاد؛

"انتقادهای اجتماعی و سیاسی"، انتقاد از شیوه های حکومت های استبدادی، انتقاد از نظام سیاسی و اجتماعی و اداری و شخصیت ها. دایره انتقاد در شعر مشروطه چنان گسترده است که از پیش پا افتاده ترین مسائل اجتماعی گرفته تا پیچیده ترین مسائل سیاسی و اجتماعی را در بر می گیرد.

وطن: معنای جدید وطن به عنوان یک واحد جغرافیائی و سیاسی مشخص که با مفهوم ملیت و حاکمیت سیاسی ملت ها ارتباط تنگاتنگ دارد در فرهنگ بشری

سابقهٔ چندان دیرینه ای ندارد. در ایران در دوره ناصری و در جریان نهضت مشروطه خواهی، در نتیجهٔ آشنائی با مظاهر فرهنگ و مدنیت غرب، مفهوم جدید وطن، به عنوان یک عنصر فرهنگی، به فرهنگ ایران راه یافت. البته تا این معنی جذب فرهنگ ملت ایران بشود سال‌ها طول کشید. همین نکته را عارف در یکی از گزارش‌های خود متذکر شده است. می‌گوید: «وقتی تصنیف وطنی ساخته‌ام» که از هر «ده‌هزار» نفر ایرانی یک نفرش نمی‌دانست که وطن یعنی چه؟ «تصور می‌کردند وطن، شهر یا دهی است که انسان در آنجا زائیده شده باشد.»

نه تنها در کشور ما، بلکه در غرب هم، وطن در مفهوم جدید آن چندان سابقهٔ دیرینه‌ای ندارد و کم و بیش پیدائی این مفهوم در غرب، «از قرن هجدهم [میلادی] و با مقداری گذشت، هفدهم آغاز می‌شود.» در واقع مفهوم جدید وطن آنگاه در قلمرو فرهنگ اروپائی پدیدار شد که بورژوازی جدید در حال رشد بنیان نظام قرون وسطائی فئودالیسم را متزلزل ساخت. در نتیجه، ضربه‌های اساسی بر کلیسای کاتولیک، «مظهر وحدت سیاسی جامعهٔ غربی» وارد آمد و وحدت سیاسی ملی که با معنای جدید وطن ملازمت تمام عیار داشت به عنوان مقوم قومیت و ملیت جایگزین آن شد.

در ایران نیز مفهوم جدید وطن، عمدتاً در دورهٔ ناصری - تحت تأثیر اندیشهٔ غربی - به طور مشخص شناخته و معرفی گردید. در حالی که پیش از آن و پیش از پیدایش فلسفهٔ ناسیونالیسم در اروپا، «همهٔ عناصر سازندهٔ آن در ایران وجود داشته و شناخته گردیده بود.» حتی «احساس نوعی همبستگی در میان افراد جامعهٔ ایرانی (بر اساس مجموعهٔ آن عوامل که سازندهٔ مفهوم قومیت هستند) در طول زمان وجود داشته» است.

با این همه، تا شرایط اجتماعی و تاریخی جامعهٔ ایرانی دگرگون نگردید، این مفهوم جذب فرهنگ ایران نشد. شرایطی که ما از آن در جای دیگری از این گفتار به عنوان «وضعیت نیمه استعماری» یاد کرده ایم. وضعیتی که مبارزات گستردهٔ ضد استعماری را، در کنار مبارزات ضد استبدادی - استبداد قاجار - باعث شده است.

پیدایی مفهوم جدید وطن، در شکل تکامل یافتهٔ ناسیونالیستی آن در فرهنگ ایرانی، محصول همین شرایط استعماری قرن نوزدهم بوده است. به عبارت دیگر، شاعران و متفکران این دوره ناگزیر بودند که در مبارزات ضد استعماری بیشتر بر ناسیونالیسم ایرانی، و گاه اسلامی، تکیه کنند. و در

مبارزات ضد استبدادی خودمتمکی باشند بر دستاوردهای فرهنگی غرب، از قبیل پارلمانتاریسم، قانون خواهی، دموکراسی و حق حاکمیت ملت. به همین دلیل سرنوشت ناسیونالیزم ایرانی از سرنوشت مبارزات و حتی مفهوم مبارزات ضد استعماری آنان جدا نیست.

وطن بزرگترین مایه الهام همه شاعران این دوره است.^۷ اگر دواوین شعرای این دوره یا روزنامه های این زمان را بگشائیم کمتر صفحه ای است که به نوعی در آن با مفهوم جدید وطن آشنا نشویم. تأثیر گذاری و شور انگیزی این نوع سروده ها، دستمایه ای بوده است برای برانگیختن احساسات ملی و ضد استعماری مردم. دو نمونه زیر از ملک الشعراء بهار حال و هوای شعر های "وطنی" آن دوره را به خوبی به نمایش می گذارد.

ای خطه ایران مهین، ای وطن من	ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
ای عاصمه دنیی آباد که شد باز	آشفته کنارت چو دل پر حزن من
دور از تو گل و لاله و سرو و سمن نیست	ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من

...

دردا و درینا که چنان گشتی بی برگ	کز بافته خویش نداری کفن من
----------------------------------	----------------------------

...

وامروز همی گویم با محنت بسیار	دردا و درینا وطن من، وطن من
-------------------------------	-----------------------------

(دیوان، ج ۱، ص ۲۱۶)

نیز:

وطنیاتی با دیده تر می گویم	با وجودی که در آن نیست اثر می گویم
تا رسد عمر گرانمایه بسر، می گویم	بارها گفته ام و بار دگر می گویم
که وطن باز وطن باز در خطر است	
ای وطن خواهان زنهار وطن در خطر است	

(دیوان، ج ۱، ص ۲۰۸)

وطن، به عنوان یک واحد جغرافیائی مشخص و با معنای خاص سیاسی آن با وحدتی تاریخی و ملی، مضمون شعر شاعران این دوره است. از این رو، شاعران تاریخ پُر افتخار وطن را ورق می زنند، وحدت تاریخی آن را پاس می دارند و "ملتی" را که در عرصه آن زیسته و می زید بزرگ می دارند و در آرزوی بقای آن به مقام مقایسه گذشته و حالش بر می آیند:

عشقی:

آبروی و شرف و عزت ایران قدیم نکبت و ذلت ایران کنون می ریزد
(دیوان، ص ۲۳۲)

عارف:

به اردشیرغیور دراز دست بگو که خصم ملک توراً جزو انگلستان کرد
(دیوان، ص ۲۴۷)

اشرف:

آن قدرت و شجاعت و جوش و خروش کو شیران جنگجوی پلنگینه پوش کو
جمشید و کیقباد چه شد داریوش کو
(دیوان، ص ۱۵۱)

فرّخی:

این همان ایران که منزلگاه کیکاوس بود
خوابگاه داریوش و مامن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود
نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود
این همه از بی حستی ما بود کافسرده ایم
(دیوان، ص ۱۸۶)

گرچه همه شاعران دوره مشروطه برداشت روشن و صریحی از واژه "وطن" در مفهوم تازه آن دارند، باز می توان جلوه های خاصی از این مفهوم را در شعر این روزگار نشان داد. در یکی از جلوه ها «وطن ایرانی . . . در شکل موجود و اسلامی و حتی شیعی آن مورد نظر قرار می گیرد.» و در جلوه ای دیگر، بیشتر تحت تأثیر نگرش اروپائیان، «وطن . . . مجرد از رنگ اسلامی آن» مطرح است. در هر دو شیوه مورد نظر با اندیشه ناسیونالیسم ایرانی روبرو می شویم.

در چشم اندازی دیگر، در بخشی از شعر مشروطه، جلوه ای دیگر از وطن: وطن اسلامی و وطن بزرگ مسلمانان رخ می نماید که این نوع برداشت از وطن بازتاب اندیشه های سید جمال اسدآبادی است که کمی بعد درباره آن سخن خواهیم گفت.

ناسیونالیسم و حق حاکمیت ملت ها

قبلاً گفتیم که ناسیونالیسم در این دوره، در دامن مبارزات ضد استعماری مردم بالیده است. این مطلب را کمی بشکافیم: متفکران این روزگار در مبارزات ضد استعماری شان، چون ناظر زوال تاریخی یک ملت بودند و نابودی ملتی که پهنسال را در عرصه تاخت و تاز استعمارگران به چشم می دیدند، برای برانگیختن احساسات مردم علیه بیگانه، سعی می کردند عظمت گذشته ایران را دستمایه ای قرار دهند تا با تذکار آن به مردم گوشزد کنند که ایران ذلیل شده امروزی، روزی دارای حیثیتی دیگر و عظمت و شکوهی درخشان بوده است.

از این طریق، با مرور افتخارات گذشته ایران و نشان دادن اقتدار ملت ایران در عرصه پهنای تاریخ و تذکر به موقع عظمت گذشته، در پی آن بودند تا احساسات مردم را علیه نفوذ بیگانگان و دست نشاندهگان داخلی شان برانگیزانند. هیچ گاه ادبیات ایران این همه بجا و نابجا ستایشگر افتخارات گذشته خود نبوده است.

از سوئی کاوه و رستم و مزدک، و از سویی کورش و داریوش و انوشیروان و امثالهم مورد ستایش و افتخار واقع می شدند. در حقیقت یادآوری "گذشته" و عظمت و اقتدار آن، نوحه و مرثیه ای بود بر "حال" آن زمان ایران. ایرانی که در مانده و زبون قدرت های استعمارگر، به خصوص روس و انگلیس شده بود. اینان در پی ایجاد یک هویت ملی غرور آفرین که عناصر آن در فرهنگ دیرپای ما موجود بود، در صدد بودند تا در کالبد ملتی که می رفت در ایلغار فرهنگی و اقتصادی استعمارگران به نابودی کشیده شود، روح تازه ای بدمند و از این راه حماسه های خاص عصر خود را بیافرینند. چرا که دیگر عصر حماسه سرایی به شکل کلاسیک آن سرآمده بود و روزگار ادبیات جامعه گرا آغاز شده بود. شعر اجتماعی و سیاسی با محتوای نوین ضد استبدادی و استعماری شعر مورد پسند جامعه شده بود و بر جای معشوق دیرین ادب که پهنسال، "عروس وطن" نشسته بود.

احساسات وطن خواهی، عشق به عظمت گذشته ایران، مخالفت با دشمنان ایران، به روشنی یکی از عناصر مشخص فرهنگ جامعه شده بود تا جایی که فقیه و حکیم بزرگی چون هیدجی که حاشیه او بر شرح منظومه سبزواری معروف است در همین شرایط تاریخی با تکیه بر احساسات وطن خواهی ندا در می دهد:

سزد گرکشم آه و آرم فسوس بر ایران که ویران شد از دست روس

کجایند شاهان باطل و کوس که خواهند این کین ایران زروس
همان نامداران ایران زمین که از این خسان باز جویند کین^{۱۱}

بدین ترتیب، ایران‌خواهی و افتخار به گذشته ایران، به عنوان وطن تاریخی، در سرتاسر شعر مشروطه به چشم می‌آید و عنصر غالب دونوع اندیشه وطن‌خواهانه این دوره است: یکی اندیشه ای که رنگی صرفاً ایرانی دارد، و دیگری اندیشه ای که با آمیزه ای از ایران و اسلام ترکیب شده و به یاری معنای جدید وطن به ترسیم ایران اسلامی می‌پردازد.

میرزاده عشقی از نمایندگان برجسته ناسیونالیسم از نوع خالص ایرانی آن است که در سروده‌هایش گاه با نوعی شوینیزم و تحقیر سایر ملل روبرو می‌شویم:

جای پای عرب برهنه پایی دیدم نسبت تاج شه و پای عرب سنجیدم

آنچه بایست بضمم ز فلک فهمیدم بعد از آن هرچه که دیدم ز فلک خندیدم

(دیوان، ص ۲۱۱)

منظومه "کفن سیاه" او، و "رستاخیز شه‌ریاران ایران" او چیزی نیست مگر ستایشی از عظمت ایران باستان، و بیزاری از هر آنچه که رنگ غیر ایرانی دارد. البته، نباید از لحن و جهت ضد استعماری اشعار و منظومه‌های عشقی غافل ماند که براساس همان نوع ناسیونالیسم او شکل گرفته است.

این ویژگی در سروده‌های عارف قزوینی، هم مسلک دیگر عشقی، نیز به چشم می‌آید:

زبان ترک از برای از قضا کشیدن است صلاح، پای این زبان زملکت بریدن است

تا که شد پای عرب باز در ایران زآن روز خبر خرمی از کشور ساسان نرسید

(دیوان، ص ۲۶۲)

او نیز همانند عشقی به ناسیونالیسمی خالص از نوع صرفاً ایرانی آن معتقد بوده است.^{۱۲} گرچه همچنان که گفتیم، در این نوع ناسیونالیسم، گاه با نوعی شوینیزم

یا تمایلات شبه شوونیستی نیز روبرو می‌شویم. اما در مجموع، چون ناسیونالیسم در ادبیات این دوره عمدتاً در جهت مبارزات ضد استعماری شکل می‌گرفت و وسیله‌ای بود برای برانگیختن مردم در جهت حفظ استقلال کشور و مقابله با تجاوزات بیگانه، در نهایت پدیده‌ای بود نسبت به زمان مترقی، و تاریخاً پیشرو و در خدمت اهداف ملی، و از سمت گیری‌های کاسبکارانه و سیاستمدارانه بعدی عاری.

اگر این صبغه وطن دوستی و ناسیونالیسم را که اصولاً در ارتباط تنگاتنگ با مبارزات ضد استعماری شکل گرفته است و سرنوشت خاص خود را دارد، بخواهیم از ادب مشروطه بزدائیم از شعر و هنر راستین مشروطه چیز شکوهمندی باقی نمی‌ماند.

بررسی آثار و نکات منقول از پیشگامان ناسیونالیسم ایرانی امثال آخوندزاده، جلال الدین میرزای قاجار، میرزا عبدالرحیم طالبوف، یوسف خان مستشارالدوله، آقاخان کرمانی و نظایر اینان، به خوبی مؤید این معنی است که سمت گیری ضد استعماری، درونمایه اصلی تفکرات آنان بوده است.

درحقیقت، ناسیونالیسم در این دوره، دژ پولادینی بوده است که نویسندگان و هنرمندان، از سنگر آن، علیه استعمار و اهداف شوم آن به مبارزه بر می‌خاستند. درست به همین دلیل است که ما معتقدیم که آنچه در ناسیونالیسم این دوره مطرح است با آنچه که بعدها، در دوره پهلوی‌ها، با رنگ و بوی تند شوونیسم درهم آمیخت، از بن متفاوت است، و باید به عنوان دو مقوله جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

اما وطن، در مفهوم ایران اسلامی، نوعی تلقی است که جلوه‌های اسلامی و غیراسلامی ایران را با هم و در کنار هم، به عنوان یک واقعیت تاریخی به نمایش می‌گذارد و متضمن مفهوم خاصی از جهت سیاسی نیز هست. در شعر شاعرانی چون ادیب، بهار، اشرف و فرّخی، با چنین تلقی و مفهومی از وطن روبرو هستیم. اینان، چون عشقی و عارف، در مبارزات ضد استعماری‌شان، صرفاً برعواطف ناسیونالیستی مردم تکیه نمی‌کنند. چرا که می‌دانند با ملّتی مسلمان سر و کار دارند. از این رو با مطرح کردن مظلومیت اسلام و مسلمانان و با نشان دادن زبونی و اسارت ملل مسلمان در چنگال استعمارگران غیرمسلمان، برآن می‌شوند تا راهی تازه برای مبارزه با استعمار بیابند. از این جهت، کمتر شعری را در دیوان این شاعران می‌توان یافت که به نوعی از بار عاطفی ملّی-مذهبی تهی باشد.

ایران و اسلام، هردو، بطور محسوس موضوع مورد بحث شاعرانی از این دست است. اینان با بهره‌گیری از فرهنگ ملی و مذهبی مردم با برانگیختن احساسات ناسیونالیستی و عواطف مذهبی‌شان، آنان را از نظر روانی و فرهنگی در برابر بیگانه تجهیز می‌کنند.

این شیوه بهره‌گیری از عواطف مذهبی مردم را باید در ارتباط با همان تمایلات عام ناسیونالیستی (ناسیونالیسم در معنای وسیع آن) مورد توجه قرار داد و حد فاصلی بین این مسئله و مسئله اندیشه اتحاد اسلامی که کمی بعد به آن خواهیم پرداخت، مشخص کرد. در این نوع تلقی از وطن، هم ایران پیش از اسلام، و هم ایران دوران اسلامی، به عنوان یک واحد جغرافیائی و سیاسی مشخص مطرح می‌شود که تاریخ ملتی واحد را به نمایش می‌گذارد. ملتی که وارث گرانبها ترین و پرافتخارترین میراث ایران پیش از اسلام و ایران دوران اسلامی است. و هم ایرانی است و هم مسلمان، با گرایشی دوسویه. در این نوع نگرش، تصور وطن یا ایران بدون اسلام رنگ و بوئی ندارد و هر قیامی برای حفظ وطن، در حقیقت، قیامی برای حفظ اسلام هم هست. شعر مشروطه، واجد نمونه‌های بسیاری است که وطن را در معنای یاد شده به نمایش می‌گذارد.

وطن اسلامی در پرتو اندیشه اتحاد اسلام

یکی دیگر از جلوه‌های وطن در شعر مشروطه ملازم است با نوعی مفهوم وطن اسلامی که در پرتو اندیشه اتحاد اسلامی مطرح شده است. این نوع تلقی از وطن یا بهتر بگوئیم این نوع برداشت از اندیشه اتحاد اسلامی، گرچه به مقتضای سیاسی در دوره ای از شعر مشروطه بازتاب گسترده ای یافته است، اما جنبه عام نداشته است. نمی‌توان از میان شاعران عصر مشروطه شاعری را نشان داد که تمام اندیشه او یا حتی بخش مهمی از جهان بینی او برمبنای چنین تصویری از وطن شکل گرفته باشد یا در طرح و ترویج این نوع تلقی با شاعر بزرگ شبه قاره هند، محمد اقبال لاهوری (۱۲۸۹-۱۳۵۷ هـ. ق)، که «بهترین مفسر وطن اسلامی یا اسلامستان»^{۱۴} قلمداد شده است، قابل قیاس باشد.

اندیشه اتحاد اسلامی، که بذر آن به دست سید جمال الدین اسد آبادی پراکنده شد، درسرنوشت ملل مسلمان تأثیر بسزایی نهاد. در واقع، فکر اتحاد اسلامی در دوران تحول و تنوع ناسیونالیسم اروپائی و در زمانی که ناسیونالیسم

کشورهای تحت استعمار غرب در حال تکوین بود، مهم ترین وسیله و ضروری ترین حربه مبارزه بود برای بعضی از کشورها، کشورهایی که به علت عدم سابقه متدّ تاریخی و فقدان عناصر اصیل و سازنده ناسیونالیسم در فرهنگ شان، نمی توانستند به طور فراگیر ایدئولوژی ملی را تدوین کنند. حتی در کشوری چون مصر که ناسیونالیسم عرب را پی نهاد، تکوین ناسیونالیسم عربی «در مرحله نخستین نتیجه کار سید جمال اسد آبادی بود که تصوّر ناسیونالیسم اسلامی را به وجود آورد»^{۱۵}

گرچه مبانی تفکّرات سیدجمال درباره وحدت اسلامی ریشه در قوّان و حدیث و سنت داشته است، اما آنچه که او در مجموع مطرح کرده است، به کلی موضوع نوینی بوده است. چرا که همه آنچه که اندیشه سیدجمال را در مطرح کردن اتحاد اسلامی به خود مشغول داشته بود، رهایی مسلمانان جهان بود از چنگال استعمار و استبداد.

درحقیقت، درونمایه اصلی تفکّرات سیدجمال، در زمینه اتحاد اسلامی، مبتنی بود بر تمایلات ضد استعماری و ضد استبدادی او که خود به نوعی دیگر در تفکّرات ناسیونالیستی این دوره بازتاب گسترده ای داشت. از این روی، تصادفی نیست که در آثار متفکران و شاعران مشروطه به تبعیت از سیدجمال نوعی اندیشه اتحاد اسلامی مطرح و تبلیغ شده است. میرزا آقاخان کرمانی نیز که یکی از تدوین کنندگان نظریه ناسیونالیسم ایرانی است مدتی در جهت همگامی با سید همین اندیشه اتحاد اسلامی را در نوشته ها و سروده های خود بطور واضح و آشکار تبلیغ کرده است.^{۱۶} حتی شاعرانی چون عارف و عشقی که چندان پای بند به مذهب نبوده اند، در دوره ای از زندگی خود، این اندیشه را در سروده های خود پرورانده اند. بازتاب اندیشه سید جمال در موضوع اتحاد اسلامی در سروده های بهار، ادیب و اشرف، خود می تواند موضوع یک رساله قرار گیرد.

عارف در یکی از تصانیف خود که در سال ۱۳۳۶ ه. ق. درباره اتحاد ایران و عثمانی سروده است، همین اندیشه را به روشنی مطرح کرده است:

کفر و دین بهم در مقاتله است	پیشرفت کفر در نفاق ماست
کعبه یک، خدا یک، کتاب یک،	این همه دوئیّت کجا رواست
بگذر از عناد، باید اینکه داد دست اتحاد	کز لحد برون دست مصطفی است

(دیوان ص ۳۸۲)

و عشقی نیز، در همان سال در دوره اقامت خود در استانبول در پایان منظومه "نوروزی نامه"، «از اتحاد اسلام سخن می‌گوید و ایجاد مودت در میان دو ملت آرزو می‌کند.»^{۱۷} بهار عالی‌ترین نمونه‌های شعری را در زمینه همین اندیشه از خود به یادگار گذاشته است.^{۱۸}

حق حاکمیت ملت‌ها

به رسمیت شناخته شدن اصل حاکمیت ملی یکی از نشانه‌های برجسته رشد ناسیونالیسم در متحول‌ترین شکل تاریخی آن است.^{۱۹} نیز شگفت‌ترین دستاورد دموکراسی غربی، یا بهتر بگوئیم مدنیت غربی، در جوهر همین تفکر یعنی اصل حاکمیت ملی متجلی شده است. چرا که براساس چنین باوری هم در مبارزات ضد استعماری علیه تجاوزات بیگانگان، مسئله استقلال سیاسی ملت‌ها به صورت واحدهای مشخصی مطرح می‌شد، و هم در مبارزات ضد استبدادی در داخل کشورها با مسلم شناخته شدن حقانیت چنین اصلی راه مبارزه با استبداد فردی و حتی دولتی، فراهم می‌آمد.

به عبارت دیگر، برقراری حاکمیت ملی امکان نداشت مگر از طریق نهادهای دموکراتیک اجتماعی و سیاسی. این نکته را از آن جهت گفتیم که شکل متحول ناسیونالیسم را از صورت انحرافی آن، یعنی فاشیسم، جدا کرده باشیم.

آنچه که در این مورد در ایران عصر مشروطه مطرح بود شکل متحول ناسیونالیسم غربی، و در معنای عام تر، دموکراسی غربی بوده است. چرا که روشنگران این عصر به درستی استبداد قاجار را پایگاه داخلی استعمار بیگانه می‌دانستند. پس در دید اینان مبارزه با استعمار بدون مبارزه با عوامل داخلی آن، یعنی استبداد قاجار، مفهومی نداشت. از این رو مبارزه با قدرت مطلقه مستبدان قاجاری، در متشکل‌ترین شکل آن، با طرح مسئله حق حاکمیت ملی و حاکمیت ملت شروع شد. به همین دلیل مهم‌ترین بخش از درونمایه‌های شعر مشروطه، برحول محور مبارزات ضد استبدادی، مربوط می‌شود به همین اندیشه حاکمیت ملی و حاکمیت ملت.

این معنی به شیوه‌های گوناگون در شعر این دوره مطرح شده است. هیچ شاعر مشروطه‌خواهی را نمی‌توان سراغ کرده که به نوعی در شعرها و سروده‌های خود با این مسئله درگیر نشده باشد. بی اغراق تمامیت شعر مشروطه حق حاکمیت ملت را ندا درمی‌دهد:

بهار:

شه که به ملت سپرد اختیار از دل ملت بزداید غبار
(دهوان، ص ۱۴۲)

ادیب:

بیا که ملت ایران حقوق خویش گرفت شبان دادگر از چنگ گرگ میش گرفت
(دهوان، ص ۱۰۷)

عارف:

همیشه مالک این ملک ملت است که داد قباله دست فریدون، سند به دست قباد
(دهوان، ص ۲۸۲)

اشرف:

مالک این آب و خاک و مملکت ملت بود تاج گیر و تاج بخش سلطنت ملت بود
(دهوان، ص ۱۵۱)

فرخی:

دولت هر مملکت در اختیار ملت است آخر ای ملت به کف کی اختیار آید ترا
(دهوان، ص ۷۹)

تو در طلب حکومت مقتدری ما طالب اقتدار ملت هستیم
(دهوان، ص ۲۵۱)

و چون شاهان قاجاری با آزادی ملت در تعیین سرنوشت خود مخالف بودند، شعر این دوره ستایشگر بزرگ آزادی هم هست. و همان گونه که در برخورد با استعمار، شعر مشروطه در پی استقلال سیاسی است، در رویارویی با استبداد نیز جویای خستگی ناپذیر آزادی است.

آزادی

ستایش از آزادی، قانون خواهی، استبداد ستیزی، خواست آزادی قلم و بیان و تشکیل پارلمان، استقرار حکومت مشروطه و . . . مفاهیم نوینی است که بخش عظیمی از درونمایه های شعر مشروطه را به خود اختصاص داده است.

سخن از آزادی، در مفهوم دموکراسی غربی، با ظهور مقدمات مشروطیت شروع می شود. پیش از آن، مفهوم آزادی به معنای اخیر، به هیچ وجه وجود نداشت.^۲ شعر مشروطه ستایشگر بزرگ آزادی است. دو واژه آزادی و استبداد، واژه هائی است که صور متعدد خیال را در شعر این دوره برانگیخته

است. گرچه حدود مفاهیم این واژه‌ها در اندیشه شاعران این دوره همیشه همسان و همانند نبوده‌است، اما، جز در پاره‌ای موارد^{۲۱}، لفظ آزادی در شعر مشروطه عمدتاً مترادف است با آنچه که در دموکراسی غربی در قرن نوزدهم مطرح بوده است.

از میان شاعران برجسته و معروف عصر مشروطه، نخستین شاعری که از آزادی در مفهوم جدید به جد سخن گفته است، ادیب الممالک فراهانی است.^{۲۲} البته این سخن بدان معنی نیست که پیش از او، دیگر مشروطه خواهان از آزادی یا وطن در معنای جدید آن سخن نگفته باشند.

آزادی در این دوره بیشتر مترادف است با مفهوم حاکمیت قانون در معنای غربی آن. چه در ذهن بهار و چه در ذهن فرّخی، با همه تفاوت‌هایی که در دیدگاه‌هایشان وجود دارد، موجد و مقوم آزادی "قانون" است و استقرار آزادی فقط به نیروی قانون امکان پذیر است. از فرّخی^{۲۳} است: «چون موجد آزادی ما قانون است/ ما محو نمی شویم تا قانون است.»^{۲۴} و از بهار: «گفتم که مگر به نیروی قانون/ آزادی را به تخت بنشانم.»

برداشت اینان از حاکمیت قانون یا آزادی، همان چیزی است که عمدتاً در قانون اساسی فرانسه آمده است، و متضمن مفاهیمی است چون آزادی قلم، آزادی بیان،^{۲۵} آزادی احزاب، تساوی همه آحاد ملت در برابر قانون اساسی،^{۲۶} حق حاکمیت ملت و پارلمانتاریسم^{۲۷} که همه این‌ها عناصر تشکیل دهنده نظام مشروطیت هم هست. به همین جهت شعر این دوره آزادی را در تمام جلوه‌های اجتماعی و سیاسی آن مورد ستایش قرار می‌دهد و آبادی کشور و وطن را در سایه آزادی ملت و "قانون"^{۲۸} امکان پذیر می‌داند.

از مظاهر دیگر آزادی خواهی در شعر این دوره که باز مربوط می‌شود به همان نوع تلقی از آزادی که در دموکراسی غربی مطرح بوده است، مسئله حجاب و موضوع آزادی زن، را باید یادآور شد که به طرز گسترده‌ای در شعر این دوره انعکاس یافته است. این موضوع از چند جهت شایسته بررسی است. نخست از جهت تعلیم و تربیت زن و این اعتقاد که زن نیز باید همانند مرد، به طور آزاد، از امکان تحصیل و آموزش برخوردار باشد. دیگر، مسئله حقوق سیاسی و اجتماعی زن است در تعیین سرنوشت خویش. اما عمده کردن مسئله حجاب به عنوان مهم‌ترین عامل عقب ماندگی زنان، موضوعی است که نوعی ساده نگری را در نگرش بسیاری از شاعران این دوره نسبت به مسائل پیچیده اجتماعی نشان می‌دهد چرا که در اصل علت سیه روزی زنان، شرایط

نابسامان اجتماعی بوده است. با این همه، اشرف، فرّخی و ادیب الممالک، با مسئله حجاب برخورد خاص خود را داشته اند و مثل عشقی، عارف و ایرج حجاب را به عنوان مهم ترین عامل عقب ماندگی زنان جامعه معرفی نکرده اند. فی المثل، اشرف، با آنکه یکی از مدافعان سرسخت حقوق زنان و تحصیل و آموزش آنان بود و به همین جهت مورد اعتراض هم واقع می شده است،^{۲۹} در برخورد با حجاب و مسئله آموزش زنان راه افراط و تفریط نپیموده است. سخن او در نهایت این گونه است:

یک چادری از عفت و ناموس بسر کن و آنگاه برو مدرسه تحصیل هنر کن^{۳۰}

اما برخلاف او، ادیب و فرّخی، شعر ایرج، عشقی، عارف و حتی بهار در مورد حجاب و تربیت زنان از لونی دیگر است:

عارف:

ترک حجاب بایست ایماه رومگیر درگوش و عظمی واعظ بی آبرو مگیر

آشفته کن ز طره آشفته کار زهد یک موی حرف زاهد خودبین برومگیر
چون شیخ مغز خالی پُر حرف یاهو گوی ایرادی جهت سر هرگفتگو مگیر

(دیوان، ص ۵۲۴)

عشقی:

چیست این چادر و روبنده نازینده گرگفن نیست پس بگو چیست این روبنده

(دیوان، ص ۲۱۰)

ایرج:

فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست چرا که هرچه کند حیل درحجاب کند

(دیوان، ص ۱۳)

بهار:

نشود منقطع ازکشور ما این حرکات تا که زن بسته و پیچیده به چادر باشد
حفظ ناموس زمعجز نتوان خواست بهار که زن آزادتر اندر پس معجز باشد

(دیوان، ج ۱، ص ۴۵۲)

از این نمونه‌ها شواهد دیگری نیز می‌توان نشان داد.^{۳۶}

اخذ علم و مدنیت غربی

نخستین برخورد ایرانیان با صنعت و تکنولوژی غربی، برخوردی از سرشیفتگی و اعجاب بوده است. پیروزی ملل اروپایی و گسترش دایره نفوذ استعماری اینان در شرق از سوئی، و عقب ماندگی و زبونی ملل مسلمان از سوئی دیگر، اندیشه شرقی را متوجه مسائلی تازه ساخت. تأسیس دارالفنون در ایران، از نشانه‌های روشن این اعتقاد بود که "راه نجات" در اخذ علم و تکنیک غربی است. این اعتقاد و اندیشه اخذ صنعت غرب، از برجسته‌ترین تم‌های شعر مشروطه است و شاعر مشروطه خواهی را نمی‌توان سراغ کرد که به نوعی با این مسئله درگیر نبوده باشد.

شیوه برخورد شاعران با موضوع صنعت غرب، کار را به مقایسه بین غرب و شرق نیز می‌کشاند، و از همین جهت، این مقایسه جنبه سیاسی و اجتماعی هم پیدا می‌کرد. شعر مشروطه سرشار از این گونه مقایسه‌هاست. مقایسه‌هایی که در بیشتر موارد از زیبایی طنزگونه برخوردار است و گاه نیز حاکی از نوعی هوشیاری تاریخی و ملی.

از اشرف است:

ای فرنگی اتقاق و علم و صنعت مال تو
عدل و قانون و مساوات و عدالت مال تو
نقل عالمگیری و جنگ و جلالت مال تو

حرص و بخل و کینه و بغض و عداوت مال ماست

اختراعات جدید و علم و صنعت زان تو
از زمین برآسمان رفتن زهقت زان تو
مکتب و تشویق براطفال ملت زان تو

غوطه خوردن اندرین دریای ذلت مال ماست

شیخی ازما، بابی ازما، پطر و ناپلئون ز تو
دهری از ما، صوفی از ما، مکتب قانون ز تو
خرقه و عمامه از ما مکتب و قانون ز تو

گمشو ای احمق مجاز از تو حقیقت مال ماست

(دیوان، صص ۳۵۲ و ۳۵۴)

از برجسته ترین درونمایه های دیگر شعر مشروطه که از مهم ترین وجوه امتیاز شعر مشروطه با شعر دوره بازگشت است، و ریشه در آشنائی با مدنیت و فرهنگ غربی دارد، باید از نوعی اندیشه سوسیالیستی یاد کرد که موجب آن شد که بخشی از ادبیات مشروطه به ادبیات کارگری اختصاص یابد،^{۳۳} و از این راه بهره ای از تفکر جدید سوسیالیستی وارد عرصه شعر فارسی شود. یکی از صداهای رسایی که از شعر این دوره در این زمینه به گوش می رسد چنین است: «توده را باجنگ صنفی آشنا باید نمود / . . . آنچه را باکارگر سرمایه داری می کند / . . . گفتم میان خلق که خلاق دهر کیست / گردن کشید کارگری زان میان که من.» و در همین ارتباط نوعی اندیشه الحاد و رفرم مذهبی در شعر مشروطه راه می یابد. اندیشه رفرم و اصلاح در آداب و سنن مذهب و حتی باورهای مذهبی را می توان در شعر بسیاری از شاعران این دوره نشان داد.^{۳۴}

الحادی که در شعر دوره مشروطه راه یافته است «چیزی نیست که حاصل تفکر سنتی ادبا باشد.» «این ها نتیجه قاطع تماس فکری با غرب» است.^{۳۵} و حتی تأثیر مستقیم متفکران غربی را در این شیوه تفکر به نام و نشان می توان دید:

عشقی:

به پندار دانای مغرب زمین پدید آور پند نو داروین
طبیعت زیمون دمی کم نمود سپس ناسزا نامش آدم نمود

(دیوان، ص ۳۹۵)

منکرم من که جهانی بجز این باز آید چه کنم درک نموده است چنین ادراکم
قصه آدم و حوای دروغ است دروغ نسل میمون و افسانه بود از خاکم

(دیوان، ص ۳۷۲)

بشر مگوی بر این نسل فاسد میمون بشر نه! افعی با دست و پاست این ددردون

(دیوان، ص ۱۸۳)

گذشت آنگه که می گفتند می خوردن گنه دارد

بزن جامی به جام من چه خوش ضوئی قدح دارد

(دیوان، ص ۲۷۱)

و نگاه کنید به این ابیات از ایرج:

کو خدا؟ کیست خدا؟ چیست خدا؟ بی جهت بحث مکن نیست خدا

...

آنچه عقل تو در آن‌ها مات است تو بمیری، همه موهومات است
(دیوان، پیشگفتار، ص ۸)

پانویس‌ها:

۱. در این مقاله سعی کرده‌ام که تنها اساسی‌ترین درونمایه‌های شعر مشروطه، و نه همه آن‌ها را، با ارائه نمونه‌هایی - به طور عام - مشخص کنم. نیز در این بررسی شاعرانی که مشروطه‌خواهی در شعرشان جلوه بارزی نداشته است (چون ادیب نیشابوری و پیشاوری) مورد اشاره و بحث قرار نگرفته‌اند. بحث دقیق‌تر در مورد این درونمایه‌ها را باید با بررسی دیوان تک تک این شاعران، به طور جداگانه دنبال کرد. قطعاً حاصل چنین بررسی‌های جداگانه رنگ و روی دیگری خواهد داشت. م. آ.
۲. ابوالقاسم عارف قزوینی، دیوان، به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر، ص ۳۳۴.
۳. محمد رضا شفیعی کدکنی، «تلقى قدما از وطن»، انباء، شماره ۲، ص ۲.
۴. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، چاپ اول، تهران، انتشارت خوارزمی، ص ۱۱۶.
۵. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات پیام، ص ۲۶۴.
۶. شفیعی کدکنی، همان، ص ۳.
۷. ادیب: هرکه ز حب الوطن نیافت سعادت . . .
اشرف: ای غرقه در هزار غم و ابتلا وطن . . .
عشقی: خاکم به سر چو خاک وطن رفت چون کنم . . .
عارف: ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است . . .
۸. شفیعی کدکنی، همان، ص ۲۲.
۹. همانجا.
۱۰. نگاه کنید به بخشی از قصیده زیر از میرزا حسن خان بدیع نصرت الوزاره:

حرف محمود و سرگذشت ایاز	عُمتة قیس و قصّة لیلی
کن حدیث نوی ز سر آغاز	کهنه شد این فسانه‌ها یکسر
دیگر از این قبل فسانه مساز	بگذراز این فسون و این نیرنگ
از وطن لااقل سخن گو باز	گر هوای سخن بود در سر
با وطن هم قمار عشق بیاز	هوس عشق بازی از داری

از وطن نیست دلبری بهتر به وطن دل بده ز روی نیاز
(سپاهنامه ابراهیم بیگ، ج ۲، صص ۳۴۰-۳۴۱)

نیز نگاه کنید به این ابیات از ادیب المعالک فراهانی:

ای ادبا تا بکی معانی بی اصل می بتراشید اِبجد و کلمن را
ای شعرا چند هشته درطبق فکر لیموی پستان یار و سیب ذقن را
ای عرفا چند گستردید در این راه دانه تسبیح و دام حیل و فن را
ای وکلا تا بکی دهید به دشمن از ره جهل و هوس "عروس وطن" را

و نگاه کنید به این بیت مورد استناد عارف که چه زیرکانه در آن عشق به زیبارویان ایرانی با عشق به وطن گره خورده است:

مرا زعشوق وطن دل به این خوشست که گر
زعشوق هرکه شوم کشته زاده وطن است

(دیوان، ص ۷۵)

۱۱. هیدجی، کلیات دیوان، به کوشش علی هشترودی، تبریز، کتاب فروشی علویون، ۱۳۷۷ ه. ق.

ص ۱۴۷.

۱۲. مرا قومیت از زردشت و گشتاسب بود محکم به پیشانی باز این فخر از پیشینیان دارم
مسلمان یا که ترسا این دودر دستور ملت ندارد فرق زآن بیگانگی با این آن دارم

...

توگر کور و کر و لال و خمش باشی از این بهتر

که گوئی از زبان ترک و تازی این نشان دارم

(دیوان، صص ۲۶۲، ۲۲۵ و ۲۲۶)

۱۳. برای نمونه نگاه کنید به این ابیات:

بهار:

هان ای ایرانیان! ایران اندر بلاست مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست غیرت اسلام کو، جنبش ملی کجاست
برادران رشید اینهمه سستی چراست ایران مال شماست ایران مال شماست
به کین اسلام باز، خاسته برپا صلیب خصم شمال و جنوب داده ندای مهیب
روح تمدن به لب آیه امن یحییب دین محمد یتیم کشور ایران غریب
براین یتیم و غریب نیکی آکین ماست ایران مال شماست، ایران مال شماست
دولت روس از شمال رأیت کین بر فراشت به محدودین مبین به خیره همت گماشت

به خاک ایران نخست تخم عداوت بکاشت به غضب ایران سپس، پیش‌کنند یادداشت
کنون به مردانگی پاسخ دادن سزاست ایران مال شماست ایران مال شماست

(دیوان، ج ۱، ص ۲۵۷)

فرخی:

ای وطن پرور ایرانی اسلام پرست همتی زآنکه وطن رفت چو اسلام زدست
بیرق ایران ازخضم جفا جو شده پست دل پیغمبر را ظلم ستمکاران خست
خلفاراهمه دل غرقه به خون است زکفر حال حیدر نتوان گفت که چون است زکفر

...

مسجد ارباید امروز کلیسا نشود یا وطن فردا منزلگه ترسا نشود
سبحة زنار و حرم دیر بحیرا نشود شور اسلامی بایست ولی تا نشود
بود ایران ستم دیده چو اسلام غریب وین دو معدوم ز جور و ستم اهل صلیب

(دیوان، صص ۱۹۱ و ۱۹۲)

نیز از فرخی است:

آخر ای بی شور مردم عرق ایرانی کجاست شد وطن از دست آئین مسلمانی کجاست
شحمت هرمز چه شد، شاپور ساسانی کجاست سنجر سلجوق کو منصور سامانی کجاست
گنج بادآور کجا شد ز دست افشار کو صولت خصم افکن نادر شه افشار کو

(دیوان، ص ۱۸۷)

اشرف:

اسلام رفت، غیرت اسلامیان چه شد
ناموس رفت همت ایرانیان چه شد
دست بلند نادرگیتی‌ستان چه شد

ای تیره بخت، دست زپیکر جدا وطن

بیکس وطن، غریب وطن، بینوا وطن

درهیچ کس حمیت و دین و ثبات نیست

جان‌کنندست زندگی ما حیات نیست

از هیچ سمت راه گریز و نجات نیست

ای مبتلا به درد و غم بی دوا وطن

بیکس وطن، غریب وطن، بینوا وطن

(دیوان، ص ۴۷)

ادیب:

گر خواننده ای به مدرسه اندر کتاب فقه فصل جهاد و مسئله واجبات را
دانی که حفظ دین و وطن بهر مرد حق فرض است آن چنان که طهارت صلاة را
(دیوان، ص ۱۰)

۱۴. شفیمی کدکنی، همان، ص ۷.

۱۵. آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۶۴.

۱۶. ن. ک. به: مقدمه محمد جواد مشکور در: میرزا آقا خان کرمانی، هفتاد و دو ملت، تهران،

۱۳۶۲، ص ۷. نیز ن. ک. به بخشی از سروده آقاخان کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، صص
۲۲۹ و ۲۳۰ خاصه آن جا که می گوید:

همه خیر اسلامیان خواستم	دلم را به نیکی بیاراستم
همی خواستم تا که اسلامیان	به وحدت ببندند یکسر میان
همه دوستی با هم افزون کنند	زدل کین دیرینه بیرون کنند
مراسمیان را فزاید شرف	نفاق و جدایی شود برطرف
در اسلام آید به فرّ حمید	یکی اتحاد سیاسی پدید
شود ترک ایران و ایران چو ترک	نماند دوئی در شهبان سترگ
همان نیز دانندگان عراق	به سلطان اعظم کنند اتفاق
زدلها زدایند این کیسه زود	نگویند سنی و شیعی که بود
وزان پس بگیرند گیتی به زور	زجان مخالف برآرند شور

۱۷. یحیی آرین پور، از صبا تا نیمه، ج ۲، ص ۳۶۸.

۱۸. برای مثال نگاه کنید به ترجیع بند معروف بهار با نام "اتحاد اسلام" که ظاهراً در

۱۲۸۷ ه. ش. سروده شده است. بخش هائی از این ترجیع بند را نقل می کنیم:

هند و ترکیه و مصر و ایران
تونس و فاس و قفقاز و افغان
درویت دو، انا بدین یک
مختلف تن ولی متحد جان
جملگی پیرو دین احمد
جملگی تابع نص قرآن
مسلمی گر بگیرد به طنجه
مومنی نالد اندر بدخشان
آری این راه و رسم عباد است
روز یکرنگی و اتحاد است
وقت حق خواهی و حق گزاری است

روز دینداری و روز یاری است
 حکم اسلام و حکم پیمبر
 بر تو و او و ماجمله جاری است
 ما و او بی نباشد در اسلام
 کاین سخن ها ز دشمن شماری است
 تیشه ریشه دین عناد است
 روز یکرنگی و اتحاد است
 (دهوان، ج ۱، ص ۱۵۱)

نیز ن. ک. به: همان، ج ۲، ص ۱۳۶.

۱۹. داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی، چاپ ششم، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۵۲، ص ۱۶۷.

۲۰. محمد رضا شفیعی کدکنی، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، انتشارات

توس، ص ۳۷.

۲۱. قطعاً تفاوت‌های اساسی‌ای وجود دارد بین آنچه که فرخی و لاهوتی از آزادی می‌شناختند با آنچه که بهار، عارف و عشقی آزادی می‌شناختند. آزادی، در شعر بهار و عشقی و عارف عمدتاً در مفهومی مترادف با دموکراسی غربی استعمال شده است. اما در شعر فرخی و لاهوتی، گرچه آزادی به همین مفهوم (دموکراسی غربی) شکل مشخص و بارزی دارد، اما در دوره‌ای از زندگی پُر تلاطم ایران، آزادی در معنای آزادی رنجبران از قید ستم سرمایه‌داری، در مفهومی نزدیک با آنچه که درسوسیالیسم از آن مراد می‌شود، به کار رفته است و بررسی چند و چون آن خود می‌تواند موضوع یک مقاله قرار گیرد. برای مثال نگاه کنید به نمونه‌های زیر:

فرخی:

در مملکتی که جنگ اصنافی نیست
 آزادی آن منبسط و کافی نیست

(دهوان، ص ۲۲۰)

به روزگار، قیامت بپا شود آن روز
 کنند رنجبران چون قیام آزادی

(دهوان، ص ۱۸۱)

لاهوتی:

آزادی و راحت شدن رنجبران است
 مقصود من اندر همه دنیا و دگر هیچ

(دهوان، ص ۹۱۷)

آزادی ما برضد داراست

نفع امیران در ذلت ماست

(دیوان، ص ۶۶۱)

خواهی ار آزادی از ظلم توانگر ای دهاتی

متحد شو با دهاتی های دیگر ای دهاتی

(دیوان، ص ۶۳۳)

۲۲. از سروده های اوست:

خود تو میدانی نخستین کس منم کاین خلق را

سوی آزادی شدستم رهنما و راهبر

(دیوان، ص ۲۴۴)

۲۳. میرزا محمّد فرخی یزدی، دیوان، به کوشش حسین مکی، تهران، انتشارات امیرکبیر،

ص ۲۱۳.

۲۴. محمّد تقی بهار (ملک الشعرا)، دیوان اشعار، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر،

ص ۳۲۶.

۲۵. فی المثل نگاه کنید به این ابیات از بهار و فرّخی در بزرگداشت آزادی قلم و بیان:

بهار:

ملک را آزادی فکر و قلم قوت فزای

خامه آزاد نافدتر زنوک خنجر است

(دیوان، ج ۱، ص ۷۱۸)

گشت آزاد فکر و اندیشه

قلم و نطق و حرّفت و پیشه

(دیوان، ج ۲، ص ۶۲)

فرّخی:

تا قلم نگرده آزاد از قلم نمی کنم یاد

گر قلم شود زبیداد همچو خامه هر دو دستم

(دیوان، ص ۱۶۷)

نیز نگاه کنید به این بیت فرّخی که در اعتراض نسبت به عدم آزادی مطبوعات سروده است:

آزادی است و هر ریزنامه را

هر روز بی محاکمه توقیف می کنند

(دیوان، ص ۱۴۸)

۲۶. چنین است برداشت اشرف از تساوی در برابر قانون اساسی:

مشروطه درختی است پر از میوه و اثمار
عدلیه و انصاف و مساوات ورا بار
قانون اساسی است درو ناظر هرکار
فرقی به میان غنی و شاه و گدا نیست

(دیوان، ص ۱۷۵)

قانون حقوق مردم دنیااست داش حسن
ایران از این حقوق مجزاست داش حسن

(دیوان، ص ۱۹۰)

۲۷. در این باره بهار چنین سروده:

جز مجلس ملی نزنند بیخ ستبداد
آفریشتگان قهر کنند اهریمن را

(دیوان، ج ۱، ص ۲۷۹)

و فرخی:

لایق شاه بود قصر نه هر زندانی
حاکم جامعه گر ملت و قانون باشد

(دیوان، ص ۱۱۹)

۲۸. فرخی:

جز به آزادی ملت نبود آبادی
آه اگر مملکتی ملت آزاد نداشت

(دیوان، ص ۱۰۰)

بهار:

مادر باید که پرورد پسر خویش
قانون باید که ملک یابد زیور

ملکی کوراست عدل وقانون دردست
سر بفرزند همی به برج دو پیکر

(دیوان، ص ۲۷)

ارجو کزین بنای فرخ قانون
ملک بماند همیشه خرم و آباد

(دیوان، ص ۲۶)

فرّخی:

محکوم زوال کسی شود آن ملت
درملکتی که حکم با قانون است

(دیوان، ص ۲۱۳)

درملکتی که نام آزادی نیست

ویرانی آن قابل آبادی نیست

(دیوان، ص ۲۲۰)

۲۹. ن. ک. به: اشرف الدین حسینی (نسیم شمال)، دیوان اشعار تکلیات نسیم شمال: انتشارات

رجبی، بی تاریخ، ص ۳۲.

۳۰. همان، ص ۱۱۹.

۳۱. عارف:

بفکن نقاب و بگذار در اشتباه ماند تویر آن کسی که می گفت رُخت به ماه ماند
پدر این حجاب و آخر بدر آبر چون خور که تمدن ارنیائی تو، به نیم راه ماند

یا:

حقوق خویش ز مردان اگر زنان گیرند در این میان من و صد دشت زن سپاه من است

(دیوان، صص ۲۱۲ و ۲۲۹)

عشقی:

زنان ما زنده‌اند و در کفن‌اند که این اصول سیه بختی از سیه رختی است

(دیوان، ص ۳۴۹)

ایرج:

زنان را عصمت و عفت ضرور است نه چادر لازم و نه چاق‌چور است
زن رویسته را ادراک و هوش نیست تاتر و رستوران ناموس کش نیست

(دیوان، ص ۷۹)

۳۲. بهار:

ساز چوگانی ز رسم مشرق و علم فرنگ پس برای بردن گوی از فرنگ آماده شو

(دیوان، ص ۶۶۷)

در ره فرهنگ و آئین وطن غفلت موز ملک بی فرهنگ و بی آئین درختی بی بر است

(دیوان، ص ۷۱۷)

از شیمی و جغرافی و تاریخ نفوریم

از فلسفه دوریم

از قال و ان قُلت بهر مدرسه غوغاست

از ماست که برماست

(دیوان، ص ۱۶۲)

۳۳. فرخی:

شوریده دل به سینه به عنوان کارگر
شاه و گدا، فقیر و غنی کیست آن که نیست
شورید و گفت جان من و جان کارگر
محتاج زرع زارع و مهمان کارگر
سرمایه دار از سرِ خوان راندش زجور
با آنکه هست ریزه خورِ خوان کارگر
(دیوان، ص ۱۴۹)

عشقی:

اعلان زوال سیم و زر خواهم داد
دولت همه را به رنجبرخواهم داد
(دیوان، ص ۴۰۹)

فرخی:

مسکنت را زدم داس درو باید کرد
فقرا با چکش کارگران باید کشت
(دیوان، ص ۱۱۱)

دسترنج کارگر را تا به کی سرمایه دار. . .
(دیوان، ص ۱۲۹)

لاهوئی:

شاد بمان ای هنری رنجبر ای شرف دوده نوع بشر

...

باعث آبادی عالم توئی رنجبرا معنی آدم توئی

(دیوان، ص ۱۵۶)

ای رنجبران بدن برهنه

ای کارگر شکم گرسنه

زحمت ز تو، نعمت از تو نبود

زیرا که حکومت از تو نبود

(دیوان، ص ۶۳)

عارف:

به رنجبر بیتر از من پیام کز اشراف
دگر بدوش تو بارگران نخواهد ماند

...

بماند از پس سی قرن عدل مزدک لیک
بغیر ظلم زنوشیروان نخواهد ماند

عارف اگر کهنه شد ترانه مزدک
نغمه ای از نو علاوه کن تو به تنبور

(دیوان، صص ۲۲۸، ۲۳۷ و ۲۳۸)

۳۴. بهار:

بزدای ز دین زنگ های دیرین
زان پیش که شد روز ملک تاری

با نیروی دانش برون کن از دین
این خرخری و جهل و زشتکاری

(دیوان، ج ۱، ص ۶۶)

نیز نگاه کنید به دیوان، ج ۱، صص ۳۲۸-۳۲۹ و ۴۲۰-۴۲۲.

۳۵. شفیمی کدکنی، ادوار شعر فارسی، ص ۴۷.

تاریخچه

...
...
...
(۳۲۲ به شماره)

تاریخچه

...
...
(۳۲۳ به شماره)

تاریخچه

...
...
(۳۲۴ به شماره)

...
(۳۲۵ به شماره)

تاریخچه

...
...
(۳۲۶ به شماره)

...
...
...
...
(۳۲۷ به شماره)

تاریخچه

...
...
...
...
(۳۲۸، ۳۲۹ و ۳۳۰ به شماره)

...
...
...
(۳۳۱ به شماره)